

بازتعریف قاعده غرر در حقوق قراردادهای ایران: از جهل موضوعی به ریسک معاملی بر

مبنای تحلیل فقهی «جمع بین عقدین»

چکیده

قراردادهای مرکب در حقوق ایران، با چالش بنیادین تعارض میان اصل حاکمیت اراده (ماده ۱۰ ق.م) و الزامات ناظر بر علم تفصیلی به عوضین (مواد ۱۹۰ و ۲۱۶ ق.م) روبرو هستند. این پژوهش با بررسی مبانی فقهی جمع بین عقدین و تحلیل چالش‌های قراردادهای مرکب در حقوق ایران، نشان می‌دهد که راه‌حل تنش میان اصل آزادی قراردادها و لزوم شفافیت عوضین، نه در علم تفصیلی، بلکه در کفایت علم اجمالی به مجموع عوضین نهفته است. مقاله با تکیه بر نظریه وحدت‌انشائی و انحلال تحلیلی، غرر را از «جهل موضوعی» به «ریسک غیرقابل مدیریت» بازتعریف کرده و سازوکار تقسیط را ابزار تحقق عدالت در مقام اجرا می‌داند. این چارچوب دو مؤلفه‌ای، ضمن تبیین ماهیت عقد مرکب، مبنایی منسجم برای تحلیل قراردادهایی چون اجاره به شرط تملیک و ارائه الگوی عملی برای رویه قضایی فراهم می‌آورد. این چارچوب، ضمن ارائه مبنایی منسجم برای تفسیر هماهنگ مواد قانونی، ظرفیت پویای فقه را در اعتباربخشی به نیازهای معاملاتی نوین به اثبات می‌رساند.

کلیدواژه‌ها: قاعده غرر، عقد مرکب، علم اجمالی، اصل آزادی قراردادها، تقسیط، ریسک معاملی.

Abstract

Composite contracts in Iranian law face a fundamental challenge arising from the tension between the principle of freedom of contract (Article 10 of the Civil Code) and the legal requirement of detailed knowledge of the consideration (Articles 190 and 216 of the Civil Code). By examining the jurisprudential foundations of combining contracts (*jamʿ bayn al-ʿaqdayn*) and analyzing the difficulties inherent in composite contracts in Iranian law, this study demonstrates that the solution to the conflict between contractual freedom and the requirement of clarity regarding the consideration lies not in detailed knowledge, but in the sufficiency of *general knowledge* (*ʿilm ijmālī*) of the total consideration.

Relying on the theory of “unity of formation and analytical divisibility,” the article reconceptualizes *gharar* from “objective uncertainty” to “unmanageable contractual risk,” and treats the mechanism of proportional allocation (*taqṣīṭ*) as an instrument for achieving fairness at the stage of performance. This two-component framework not only elucidates the nature of composite contracts but also provides a coherent basis for analyzing contracts such as lease-to-own agreements (*ijārah bi-sharṭ al-tamlīk*) and offers a practical model for judicial practice. Furthermore, by supplying a consistent interpretive foundation for harmonizing statutory provisions, this framework demonstrates the dynamic capacity of Islamic jurisprudence to validate modern transactional needs.

Keywords: Gharar doctrine, composite contract, general knowledge, freedom of contract, proportional allocation, transactional risk.

۱. مقدمه

در نظام حقوقی ایران، تنشی ساختاری میان اصل حاکمیت اراده، به مثابه پیشران پویایی اقتصادی (ماده ۱۰ قانون مدنی)، و الزامات ناظر بر شفافیت ارکان عقد (مواد ۱۹۰ بند ۳ و ۲۱۶ ق.م) وجود دارد. این تنش، در مواجهه با قراردادهای مرکب که از ویژگی‌های بارز تجارت معاصر هستند، به یک چالش عملی بدل شده است. در چارچوب این پژوهش، «عقد مرکب» به ماهیت حقوقی واحدی اطلاق می‌شود که از امتزاج دو یا چند عقد معین پدید آمده، به گونه‌ای که عقود اولیه استقلال خود را از دست داده‌اند؛ این مفهوم از «عقد جامع» یا «مجموعه قراردادی» که در آن قراردادهای مستقل برای هدفی واحد تجميع می‌شوند، متمایز است (کریم‌پور الهاشم، ۱۴۰۰، ص ۱۲۵؛ خورسندیان و شنیور، ۱۳۹۰، ص ۸۹). جهالت تفصیلی به سهم هر جزء از عوض در قراردادهایی نظیر «اجاره به شرط تملیک» یا پیمانکاری‌های EPC، که از مصادیق بارز عقود مرکب هستند، مشروعیت آن‌ها را در تعارض مستقیم با ظاهر مواد قانونی مذکور قرار می‌دهد.

کلید فهم این چالش حقوقی، در بازخوانی یک اندیشه تکامل‌یافته در فقه امامیه نهفته است: جواز «جمع بین عقدین». علی‌رغم مخالفت‌های اولیه (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۴، ص ۷۹۱)، فقهای امامیه با استناد به عمومات، اصالت صحت (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹، ص ۱۸۱) و با شهرتی قاطع، اعتبار چنین عقود را تأیید کرده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۹). نقطه عطف این تحول، استدلال شهید ثانی (۱۴۱۳ق) است که با تفکیک میان جهل به اجزاء و علم به کل، تصریح می‌کند که آگاهی از عوض کلی معامله برای مرتفع ساختن غرر کفایت می‌کند (ج ۳، ص ۲۸۰). این منطق که توسط صاحب جواهر (۱۴۰۴ق) به یک اصل مسلم بدل شد (ج ۲۳، ص ۲۳۳)، غرر را نه با هر نوع جهلی، بلکه با جهالت خطرآفرین و غیرقابل مدیریت پیوند می‌زند. با وجود این پیشینه غنی، پژوهش‌های حقوقی معاصر عمدتاً در تحلیل ماهوی این قراردادها متوقف مانده و از صورت‌بندی این مبنای استدلالی به مثابه یک ابزار تحلیلی کارآمد برای تفسیر حقوق موضوعه بازمانده‌اند.

از این رو، نوآوری این مقاله در اثبات این مدعاست که منطق حاکم بر جواز «جمع بین عقدین» در فقه، یعنی گذار از «الزام به علم تفصیلی» به «کفایت علم اجمالی به مجموع»، مبنای استدلالی و تفسیری اصل آزادی قراردادها (ماده ۱۰ ق.م) را فراهم می‌آورد. این اندیشه حقوقی، با بازتعریف غرر از «جهل موضوعی» به «ریسک معاملی مهارناپذیر»، یک چارچوب تحلیلی منسجم برای تفکیک میان «صحت در مقام انشاء» که با علم اجمالی حاصل می‌شود و «عدالت در مقام اجرا» که با سازوکار تقسیط تضمین می‌گردد، ارائه می‌دهد. بر این اساس، نوشتار حاضر با روشی توصیفی تحلیلی و با رویکردی تطبیقی، ابتدا مبانی نظریه سنتی لزوم علم تفصیلی را تبیین می‌کند، سپس با کاوش در اندیشه فقهی، چارچوب جایگزین را صورت‌بندی کرده و در نهایت، کارآمدی آن را در تحلیل حقوقی

قراردادهای مرکب و ارزیابی رویه قضایی به آزمون می‌گذارد.

گفتنی است؛ «با وجود کاربرد گسترده قراردادهای مرکب در نظام حقوقی ایران، پژوهش‌های موجود کمتر به بنیان‌های فقهی و حقوقی مشروعیت این دسته از عقود پرداخته‌اند. در فقه امامیه، بحث «جمع بین عقدین» سابقه‌ای طولانی دارد و فقهای چون محقق حلی، شهید ثانی و صاحب جواهر، مشروعیت آن را با اتکاء بر اصالة الصحة و عمومات ادله پذیرفته‌اند، هرچند در ماهیت و آثار آن تحلیل‌های گوناگونی ارائه شده است. در حوزه حقوق موضوعه، مقالاتی چون پژوهش خورسندیان و شنیر (۱۳۹۰) و کریم‌پور الهاشم (۱۴۰۰) به بررسی مفهوم عقد مرکب پرداخته و مسئله هویت این عقود را محل اختلاف دانسته‌اند. همچنین برخی نویسندگان همچون کاتوزیان و شهیدی، ماهیت مرکب برای قراردادهایی نظیر اجاره به شرط تملیک را نپذیرفته و آن را یا اجاره مقرون به شرط یا عقدی نامعین دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۹۷-۹۸؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۷۹-۸۰؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۸۰-۸۱).

با این حال، هیچ‌یک از پژوهش‌های یادشده به تبیین رابطه عقد مرکب با قاعده غرر، تحلیل کفایت علم اجمالی در این دسته از عقود، و سازوکارهای تحقق عدالت اجرایی همچون تقسیط نپرداخته‌اند. افزون بر این، مباحث مربوط به تفاوت میان ریسک متعارف و غرر مبطل در آثار جدیدی مانند مقاله «بیان و اثبات تفاوت ماهوی معاملات مبتنی بر غرر و قراردادهای پوشش ریسک» (پاروندی، ۱۳۸۸، ۲۴۰-۲۴۱) و «تحلیل حقوقی ریسک در نظام قراردادها با رویکرد امام خمینی» (سرمدی و حقیقت، ۱۳۹۴، ۹۷-۱۲۴) هنوز وارد فضای تحلیل عقد مرکب نشده‌اند. ازاین‌رو پژوهش حاضر با تکیه بر این ادبیات، درصدد بازتعریف کارکرد قاعده غرر در چارچوب قراردادهای مرکب و ارائه مدلی دو مؤلفه‌ای برای تبیین صحت و اجرای این دسته از عقود است.

۲. نظریه علم تفصیلی؛ تنش میان شفافیت و کارآمدی در فقه و حقوق

اندیشه حقوقی حاکم بر قراردادها، همواره در پی ایجاد توازن میان دو هدف بنیادین بوده است: از یک سو، تضمین شفافیت و عدالت در مبادلات و از سوی دیگر، فراهم آوردن بستری کارآمد برای پاسخ به نیازهای متغیر اقتصادی. این بخش به تبیین نظریه‌ای می‌پردازد که با اولویت بخشیدن به شفافیت مطلق، سنگ بنای بخش بزرگی از حقوق قراردادها را در فقه و قانون مدنی ایران تشکیل داده است. این نظریه، که می‌توان آن را «الزام به علم تفصیلی» نامید، هرچند ضامن حداکثری قطعیت در معاملات است، اما در مواجهه با ساختارهای پیچیده قراردادی، کارآمدی نظام حقوقی را با چالشی جدی روبرو می‌سازد.

اجاره به شرط تملیک، همان‌گونه که برخی نویسندگان حقوقی اشاره کرده‌اند، بدون تنقیح ماهیت، نمی‌تواند مبنای بحث درباره غرر یا علم اجمالی قرار گیرد؛ زیرا اگر این قرارداد را عقدی نامعین، اجاره مقرون به شرط یا بیعی معلق بدانیم، تحلیل ریسک و جهالت در آن کاملاً متفاوت خواهد شد. بنابراین نخستین گام، اثبات یا ردّ

مرکب بودن آن است (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۷۹-۸۰؛ صفایی و رحیمی، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

دلایل اختیار ماهیت مرکب عبارت است از:

۱. اجتماع دو تعهد ماهوی مستقل: یکی تعهد به انتفاع (اجاره) و دیگری تعهد به تملیک نهایی (بیع). این تعهدات نه قابل تفکیک‌اند و نه با یک شرط تبعی قابل توجیه‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۷۵؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۷-۹۸).

۲. اتحاد اراده در انشاء واحد: طرفین تمام اجزاء معامله را در یک رابطه حقوقی واحد می‌گنجانند، به گونه‌ای که اجاره بدون تعهد تملیک، مقصود آنان را تأمین نمی‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ شهیدی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲-۱۰۳).

۳. تبعیت مجموع اقساط از دو ماهیت متفاوت: اقساط هم اجرت‌المثل محسوب می‌شوند و هم بخشی از ثمن؛ امری که تنها در فرض مرکب بودن عقد معنا پیدا می‌کند (زحیلی، ۱۴۳۲، ج ۴، ص ۵۹۴-۵۹۵).

۴. تطبیق با مبنای فقهی جمع بین عقدین: مبنای مشهور فقها در جواز جمع بین عقدین، دقیقاً همین وضعیت را تأیید می‌کند؛ یعنی وحدت انشائی و انحلال تحلیلی در مقام آثار (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۴۵). بنابراین اجاره به شرط تملیک، مصداق روشن عقد مرکب است و تحلیل غرر، علم اجمالی و تقسیط باید با پیش‌فرض مرکب بودن آن آغاز شود.

۲-۱. مقایسه اجمالی با عقود مختلط در حقوق فرانسه

در حقوق فرانسه، اصطلاح عقد مختلط (Contrat mixte) ناظر به قراردادهایی است که از جهات مختلف مشمول قواعد چند رژیم حقوقی متفاوت‌اند، مانند آنکه قرارداد از یک سو ماهیت مدنی و از سوی دیگر ماهیت تجاری داشته باشد. بنابراین، ملاک مختلط بودن در حقوق فرانسه اختلاف در منبع قواعد حاکم است، نه اجتماع دو ماهیت عقدی در یک انشاء (Malaurie & Aynès، ۲۰۱۸: ۷۶؛ Terré & Simler، ۲۰۱۸: ۱۴۳؛ صفایی و رحیمی، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

در مقابل، آنچه در فقه امامیه تحت عنوان «جمع بین عقدین» یا «عقد مرکب» مطرح می‌شود، مبتنی بر اجتماع دو ماهیت حقوقی مستقل در یک انشای واحد است، نه تعدد رژیم حقوقی. بدین ترتیب، گرچه هر دو مفهوم در ظاهر مشابه‌اند، اما از جهت مبنا و آثار متفاوت‌اند. همین تفاوت، ضرورت احیای تحلیل فقهی عقد مرکب برای فهم پدیده‌هایی مانند اجاره به شرط تملیک در حقوق ایران را روشن‌تر می‌سازد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۴۵؛ امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۶).

۲-۲. مبانی نظری قاعده غرر: پیوند مفهومی غرر با جهالت و اقتضای علم تفصیلی

در کانون نظام حقوقی معاملات در فقه امامیه، قاعده نفی غرر قرار دارد که مشروعیت خود را از ادله متعددی چون نهی نبوی مشهور از «بیع غرر» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۳۳۰)، اجماع و بنای عقلا اخذ کرده است (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص ۱۴۷). این قاعده، به مثابه یک اصل حاکم، هرگونه معامله مبتنی بر خطر و ابهام غیرمتعارف را از دایره نفوذ حقوقی خارج می‌سازد. دکتربین فقهی در تبیین ماهیت این قاعده، پیوندی عمیق میان مفهوم «غرر» و «جهالت» برقرار کرده و جهل به ارکان و اوصاف اساسی عقد را مصداق عینی و علت اصلی تحقق آن به شمار آورده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۵۸). البته این پیوند به معنای ترادف کامل نیست؛ بلکه غرر، آن نوع از جهالتی است که معامله را به یک مخاطره غیرقابل کنترل تبدیل کرده و نوعاً به نزاع و پشیمانی می‌انجامد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۵۵). حکمت این ممنوعیت، تضمین شکل‌گیری رضایت آگاهانه و پیشگیری از «اکل مال به باطل» است که در نهایت به حفظ ثبات و عدالت در روابط اقتصادی منجر می‌شود.

بر مبنای همین پیوند، فقها «علم به عوضین» را به عنوان یکی از شرایط اساسی صحت عقود معاوضی معرفی کرده‌اند؛ الزامی که به اقتضای ماهیت قاعده، به لزوم «علم تفصیلی» به اوصافی که در ارزش‌گذاری مال و شکل‌گیری انگیزه طرفین مؤثر است، تسری می‌یابد. شیخ انصاری (۱۴۱۵ق) با دقتی کم‌نظیر، علم به مقدار، جنس و وصف عوضین را شرط صحت بیع دانسته و جهل به هر یک از این امور را مصداق غرر می‌داند (ج ۴، ص ۲۸). این دقت‌نظر که ریشه در آثار فقه‌های متقدم دارد، بر این پیش‌فرض استوار است که رضایت، به مثابه روح عقد، باید بر آگاهی کامل استوار باشد. بنابراین، در اندیشه کلاسیک فقهی، هرگونه ابهام در کمیت، کیفیت یا اوصاف اساسی مورد معامله که با مشاهده یا توصیف دقیق قابل رفع است، معامله را غرری و در نتیجه باطل می‌سازد (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۲۳۳؛ طاهری، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۸۳). این نظریه استوار که بر شفافیت مطلق و رفع هرگونه جهالت تفصیلی پای می‌فشارد، هرچند ضامن حداکثری عدالت و پیشگیری از نزاع است، اما در مواجهه با ساختارهای قراردادی پیچیده که در آن‌ها، تعیین تفصیلی سهم هر جزء از عوض کلی، ذاتاً ناممکن یا دشوار است، نظام حقوقی را با یک تنش جدی میان آرمان قطعیت و ضرورت کارآمدی مواجه می‌سازد.

۲-۳. تبلور نظریه علم تفصیلی در حقوق موضوعه ایران

مبانی فقهی ناظر بر لزوم علم تفصیلی، تأثیری عمیق و ساختاری بر تدوین مواد کلیدی قانون مدنی ایران داشته و به یکی از ارکان صحت قراردادها تبدیل شده است. این تأثیر، که نشان‌دهنده رویکرد قانون‌گذار به اولویت‌بخشی به شفافیت و قطعیت در روابط قراردادی است، در مقررات قانونی و دکتربین حقوقی به روشنی قابل ردیابی است. در سطح تقنینی، بند ۳ ماده ۱۹۰ قانون مدنی، «موضوع معین که مورد معامله باشد» را به عنوان یکی از شرایط

اساسی صحت معامله اعلام می‌دارد. این شرط بنیادین، در مواد بعدی به دو الزام مشخص تفصیل می‌یابد: نخست، «معین بودن» که ناظر بر رفع تردید از ماهیت مورد معامله است (مانند بطلان فروش یکی از دو مال به نحو مردد)؛ و دوم، «مبهم نبودن» که در ماده ۲۱۶ به آن تصریح شده و به لزوم آگاهی از اوصاف کمی و کیفی بازمی‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۸۲). قانون‌گذار برای تحقق این شفافیت، راه‌های متعارف رفع ابهام را نیز در ماده ۳۴۲ برشمرده و مقرر می‌دارد: «مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده، تابع عرف بلد است». این مواد در یک توالی منطقی، نظامی هماهنگ را تشکیل می‌دهند که هدف آن، حصول حداکثر آگاهی برای طرفین پیش از انعقاد عقد است و هرگونه جهالتی را که به غرر بینجامد، مانع تحقق عقد صحیح می‌داند (امامی، ج ۱، ص ۲۸۱). چنانکه ماده ۳۵۴ قانون مدنی، که بیع از روی نمونه را صحیح دانسته، از مصادیق قانونی پذیرش علم اجمالی است؛ با این توضیح که مشاهده نمونه، علم اجمالی را به سطحی از علم عرفی قابل اعتنا ارتقا می‌دهد. گرچه این ماده دقیقاً ناظر به حالت مرکب بودن عوضین نیست، اما نشان می‌دهد که قانون‌گذار نیز در مواردی علم تفصیلی را لازم نمی‌داند. بنابراین، در عقد مرکب نیز علم به مجموع عوضین، مادام که عرفاً آگاهی از ارکان اصلی معامله محسوب شود، برای صحت عقد کفایت می‌کند. به عبارت دیگر، ماده ۳۵۴ نشان‌دهنده‌ی گرایش قانونگذار به پذیرش کفایت علم عرفی و غیرتفصیلی در مواردی است که شیوه تعیین موضوع، موجب رفع ابهام عقلایی شده است. این منطق قابل تعمیم به عقد مرکب است که در آن علم به مجموع، به عنوان روشی عرفی برای رفع ابهام کلی معامله پذیرفته می‌شود.

این ساختار قانونی، توسط دکترین حقوقی ایران نیز شرح و تقویت شده است. حقوق‌دانان، با تکیه بر مبانی فقهی، جهل به عوضین را نه تنها از منظر غرر، بلکه از زاویه تحلیل اراده نیز مخل صحت عقد دانسته‌اند. استدلال محوری در این دیدگاه آن است که «قصد انشاء»، به مثابه رکن ماهوی عقد، اساساً نمی‌تواند به امری مجهول و مبهم تعلق گیرد (شهیدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۱۱). از این منظر، علم تفصیلی به مورد معامله، پیش‌نیاز شکل‌گیری یک اراده حقوقی سالم و آگاهانه است و فقدان آن، رضایت را مخدوش و عقد را از اساس باطل می‌سازد. این تأکید بر لزوم علم فعلی در هنگام معامله، چنان در دکترین حقوقی ریشه‌دار است که اصولاً توافق بر رفع ابهام در آینده را برای تصحیح عقد کافی نمی‌داند. این چارچوب استوار قانونی و نظری، هرچند ضامن قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری در معاملات ساده است، اما این پرسش را به میان می‌آورد که آیا انعطاف لازم برای پاسخ به نیازهای قراردادهای پیچیده و مرکب امروزی را داراست یا خیر.

۲-۴. پیامدهای نظری: چالش مشروعیت قراردادهای با عوض کلی

استقرار نظریه علم تفصیلی در هر دو سنت فقهی و حقوقی، پیامدی جز ایجاد یک چالش بنیادین برای

مشروعیت ساختارهای قراردادی که در آنها عوض به صورت کلی تعیین می‌شود، به همراه ندارد. این نظریه، با تأکید بر لزوم شفافیت مطلق در سطح اجزاء، هرگونه ادغام ماهیات حقوقی مختلف در یک معامله واحد با عوض کلی را ذاتاً با موانع جدی مواجه می‌سازد. این موانع، که ریشه در یک منطق درونی واحد دارند، در سه سطح به هم پیوسته قابل تحلیل هستند: ماهیت، ارکان و آثار عقد.

در سطح نخست، اشکال به ماهیت و عنوان عقد بازمی‌گردد. از این منظر، ادله عام صحت عقود، منصرف به قالب‌های متعارف و شناخته‌شده هستند و انشای یک معامله که در آن واحد هم بیع است و هم اجاره، به دلیل «عدم تعارف» و «ابهام در عنوان»، از شمول این ادله خارج می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۳۱۲). این صرفاً یک بحث شکلی نیست؛ بلکه چنانکه برخی فقها اشاره کرده‌اند، به یک ابهام ماهوی می‌انجامد، زیرا بر چنین عقدی نه عنوان «بیع» به تنهایی صدق می‌کند و نه «اجاره»؛ در نتیجه، عقد در یک «برزخ ماهوی» قرار گرفته و فاقد جایگاه مشخص در نظام حقوقی خواهد بود (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۲۳۳).

این ابهام ماهوی، مستقیماً به سطح دوم، یعنی ارکان عقد، تسری می‌یابد. هنگامی که یک عوض کلی در برابر مجموعه‌ای از تعهدات مختلف قرار می‌گیرد، جهالتی دوگانه رخ می‌دهد: جهل به «مقدار» سهم هر تعهد از عوض، و جهل به «ماهیت» آن سهم (که آیا ثمن است یا اجاره‌بها). این سطح از ابهام، که به مراتب شدیدتر از جهل در «بیع صفا» تلقی می‌شود، ارکان اصلی هر دو ماهیت حقوقی ادغام‌شده را مخدوش می‌سازد و این همان دغدغه‌ای است که در «تأمل» معنادار محقق اردبیلی (۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۵۳۲) و اشکال صریح فقیهان متأخر مبنی بر «عدم معلومیت ثمن و اجرت» بازتاب یافته است (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص ۱۴۶).

در نهایت، این چالش‌ها به سطح سوم، یعنی آثار عقد، منتقل می‌شود. هر یک از عقود بیع و اجاره، احکام ویژه‌ای دارند؛ برای مثال، بیع به واسطه خیاراتی چون «خیار مجلس»، وصف جوار می‌پذیرد، در حالی که اجاره عقدی لازم است. ادغام این دو، این پرسش بنیادین را مطرح می‌سازد که چگونه می‌توان احکام متعارض را بر یک معامله واحد جاری ساخت؟ (شهید اول، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۰). این تداخل احکام، به ویژه در مواردی مانند جمع میان بیع صرف که نیازمند تقابض در مجلس است با عقدی دیگر، چالش را عملیاتی‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد. این ابهام در اجرای آثار، خود نوعی غرر و زمینه‌ساز نزاع تلقی شده و با هدف غایی حقوق قراردادهای در تضاد است. برای مثال، در قرارداد تهاتر ارزی ممکن است بخشی از معامله ماهیت صرف داشته باشد و بخش دیگر بیع یا اجاره باشد. در این وضعیت، رعایت قبض در مجلس تنها درباره جزء صرف ضروری است و نسبت به سایر اجزاء شرطی ندارد. تعیین دقیق سهم عوض متعلق به هر یک از اجزاء نیز نیازمند تقسیط است؛ بدین معنا که ابتدا ارزش واقعی جزء صرف مشخص شده و سپس بر اساس آن، نسبت سهم عوض تعیین می‌شود. بدین ترتیب، نظریه علم

تفصیلی با تأکید بر استقلال ماهوی، رکنی و حکمی عقود، به یک بن‌بست تحلیلی در مواجهه با قراردادهای با عوض کلی می‌رسد. این چالش نظام‌مند، این پرسش اساسی را مطرح می‌سازد که آیا اندیشه حقوقی باید در این بن‌بست متوقف شود، یا قادر به ارائه یک چارچوب تحلیلی جایگزین است.

۳. صورت‌بندی چارچوب جایگزین: گذار به نظریه مدیریت ریسک قراردادی

در برابر بن‌بست تحلیلی برآمده از نظریه علم تفصیلی، اندیشه اجتهادی فقه امامیه با ارائه یک چارچوب جایگزین، راه را برای اعتباربخشی به قراردادهای با عوض کلی هموار ساخته است. این چارچوب، که در تحلیل دقیق موردکاوی «جمع بین عقدین» متبلور شده، از یک رویکرد ایستا و شکل‌گرا به یک رویکرد پویا و کارکردی گذار می‌کند. در این نگاه، مسئله اصلی دیگر «وجود یا عدم وجود جهالت» نیست، بلکه «قابلیت مدیریت ریسک‌های ناشی از آن» است. این بخش به صورت‌بندی این چارچوب تحلیلی می‌پردازد که بر دو ستون استوار است: ستون نخست، که به مقام انشاء و صحت عقد مربوط است، بر کفایت علم اجمالی تأکید دارد و ستون دوم، که ناظر به مقام اجرا و تضمین عدالت است، سازوکار تقسیر را به کار می‌گیرد.

۳-۱. مبانی استنباطی چارچوب: تحلیل استدلالی جواز «جمع بین عقدین»

در مواجهه با چالش‌های سه‌گانه‌ای که نظریه علم تفصیلی در برابر صحت «جمع بین عقدین» قرار می‌داد، فقهای امامیه با استناد به عمومات، اصالت صحت (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹، ص ۱۸۱) و با اتفاق نظری گسترده، بر جواز آن پای فشرده و این فتوا را به یک اصل مسلم تبدیل کرده‌اند. استحکام این دیدگاه به حدی است که در آثار فقیهان متأخر، از آن با عناوینی چون «شهرت قاطع» و «عدم وجود خلاف» یاد شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۸۰؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۲۳۳). این اجماع نظری، خود پاسخی قاطع به اشکال «عدم تعارف» است؛ زیرا پذیرش یک رویه توسط فقها، بهترین دلیل بر معهودیت و مشروعیت آن در نظام حقوقی اسلام است. فقها برای پاسخ به اشکالات ماهوی و حکمی، یک نظریه تحلیلی دقیق را به کار گرفته‌اند که می‌توان آن را «دوگانگی تحلیلی» نامید. بر اساس این نظریه، عقد مرکب هرچند در مقام انشاء از «وحدت» برخوردار است، اما در مقام تحلیل و اجرا، قابلیت «انحلال» به اجزای تشکیل‌دهنده خود را دارد.

این دوگانگی، کلید حل معضل است. از یک سو، «وحدت ایجاب و قبول» موجب می‌شود که عقد، مشمول عمومات و اطلاقاتی چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» قرار گیرد (خویی، بی‌تا، ص ۴۰۱) و از سوی دیگر، «قابلیت انحلال» این امکان را فراهم می‌آورد که در مقام اجرای آثار، هر جزء حکم خاص خود را بیابد؛ لذا خیار مجلس بر جزء بیع جاری می‌شود، بی‌آنکه به لزوم جزء اجاره سرایت کند و تعارضی پیش نخواهد آمد (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج

پس از عبور از این موانع، پاسخ به اشکال محوری غرر، منجر به یک تحول مفهومی در تعریف «علم رافع غرر» می‌شود. استدلال بنیادین فقها، که از علامه حلی (۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۴) تا فقهای معاصر امتداد دارد، بر «کفایت علم به مجموع عوضین» استوار است. شهید ثانی (۱۴۱۳ق) تصریح می‌کند که آگاهی از عوض کلی در برابر مجموعه معوض‌ها، برای رفع غرر و جهالت کافی است (ج ۳، ص ۲۸۰). این منطق، میان «جهل به کل» که معامله را به یک مخاطره تبدیل می‌کند و «جهل به اجزاء» که تأثیری در شفافیت کلی معامله ندارد، تمایز قائل می‌شود (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۴۳۸). آیت‌الله خویی (بی‌تا) این تحلیل را با تکیه بر «لُبّی» بودن دلیل نهی از غرر، تعمیق بخشیده و ملاک را وجود «خطر» عقلایی می‌داند، نه صرف «جهالت». از منظر ایشان، وقتی طرفین از کلیت آنچه می‌دهند و می‌گیرند آگاهند، معامله دیگر از نظر عقلاً «خطرناک» یا «مبهم» نیست تا عنوان غرر بر آن صدق کند؛ زیرا پس از آگاهی از مجموع، معامله دیگر غرری نخواهد بود (ص ۴۰۱). این رویکرد انعطاف‌پذیر، حتی در جایی که تعیین دقیق عوض هر جزء پیش از عقد ممکن نباشد، راه را برای صحت معامله باز می‌گذارد، مشروط بر اینکه مبنای توافق طرفین بر اساس یک مقاوله و توافق اولیه باشد (یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۱۵). این تحلیل کارکردی، سنگ بنای چارچوب جایگزین را تشکیل می‌دهد که در ادامه به تفصیل صورت‌بندی خواهد شد.

۲-۳. تمایز ماهوی غرر و ریسک در فقه امامیه

برای تحلیل عقد مرکب، باید نخست نسبت میان غرر و ریسک روشن شود. در فقه امامیه، هر جهالتی موجب غرر نیست؛ غرر تنها زمانی محقق می‌شود که جهالت به حدّ ایجاد خطر عقلایی غیرقابل مدیریت برسد و زمینه نزاع یا ضرر فاحش را فراهم آورد. این مفهوم در پژوهش‌های جدید نیز تقویت شده است؛ برای نمونه، مقاله «تفاوت ماهوی معاملات مبتنی بر غرر و قراردادهای پوشش ریسک» (بهاروندی، ۱۳۸۸، ۲۳۸) نشان می‌دهد که ریسک متعارف بخشی طبیعی از معاملات است، اما غرر ناشی از جهل مؤثر و خطر غیرمتعارف است. همچنین در مقاله «تحلیل حقوقی ریسک در نظام قراردادها با رویکردی بر نظر امام خمینی (سرمدی و حقیقت، ۱۳۹۴، ۱۰۴-۱۰۶)» بر این نکته تأکید شده که معیار، «خطر قابل پیش‌بینی و قابل مدیریت» در برابر «خطر نامتعارف و غیرقابل پیش‌بینی» است.

بر این اساس، ریسک ناشی از اجمال در تعیین سهم اجزاء یک عقد مرکب، تا هنگامی که طرفین از کلیت عوضین آگاهند، ریسک متعارف است و موجب تحقق غرر مبطل نمی‌شود.

۳-۳. مبنای صحت در مقام انشاء: اصل کفایت علم اجمالی و بازتعریف غرر

تحلیل استدلالی فقها در جواز «جمع بین عقدین»، مبنای صورت‌بندی یک چارچوب جایگزین برای ارزیابی صحت قراردادهاست. مؤلفه نخست این چارچوب، که ناظر به مقام انشاء و شرایط بنیادین تحقق عقد است، بر اصل «کفایت علم اجمالی به مجموع» استوار است. این اصل، که در تقابل مستقیم با نظریه علم تفصیلی قرار دارد، از یک نگاه شکل‌گرا به یک نگرش کارکردی گذار کرده و تعریف غرر را به طور بنیادین دگرگون می‌سازد.

این تحول مفهومی، برآمده از نظریه‌ای است که می‌توان آن را «دوگانگی تحلیلی عقد» نامید. فقها با تفکیک میان «وحدت انشائی» و «انحلال تحلیلی»، معتقدند که هرچند طرفین با یک ایجاب و قبول واحد، یک موجودیت حقوقی یکپارچه را قصد کرده‌اند، اما این موجودیت «فی قوه عقدین» (در حکم دو عقد) بوده و در مقام تحلیل حقوقی، قابلیت تجزیه به ماهیات تشکیل‌دهنده خود را دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۸۰؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۴۳۷). این تفکیک تحلیلی، به فقها اجازه می‌دهد تا از یک سو با تکیه بر «وحدت انشائی»، عقد را مشمول عموماً صحت بدانند و از سوی دیگر، با استفاده از «قابلیت انحلال»، آثار و احکام اختصاصی هر جزء را مدیریت کنند.

مهم‌ترین پیامد این نظریه، بازنگری در «علم لازم» برای صحت عقد است. اگر در مقام انشاء با یک عقد واحد و یکپارچه روبرو هستیم، دیگر نیازی به علم تفصیلی به اجزاء نیست، بلکه علم به کلیت آن کفایت می‌کند. این همان اصلی است که از آن به «کفایت علم اجمالی به مجموع» تعبیر می‌شود. از این منظر، تا زمانی که مجموع عوض در برابر مجموع معوض برای طرفین معلوم باشد، ارکان اصلی معامله از شفافیت لازم برخوردار بوده و رضایت آگاهانه محقق شده است. این دیدگاه، غرر را از مفهوم «جهل موضوعی» صرف، به مفهوم کارکردی «ریسک معاملی مهارناپذیر» تبدیل می‌کند.

در این نگاه جدید، «جهالت» تنها یکی از عوامل بالقوه ایجاد خطر است، نه خود آن. ملاک در بطلان یک معامله، وجود جهالت به خودی خود نیست، بلکه «تأثیر» آن جهالت بر کلیت معامله و میزان خطری است که برای طرفین ایجاد می‌کند. هنگامی که طرفین به مجموع عوضین علم دارند، ریسک اصلی معامله (یعنی عدم تناسب کلی میان داده و ستانده) مهار شده و جهل به تفصیل اجزاء، به یک ریسک متعارف و قابل مدیریت تقلیل می‌یابد که عقلاً از اقدام به آن ابایی ندارند. همان‌طور که برخی تأکید کرده بودند ملاک، وجود «خطر» عقلایی است، است که پس از آگاهی از مجموع، معامله دیگر غرری نخواهد بود (خویی، بی تا، ص ۴۰۱). این بازتعریف، نه تنها مشروعیت قراردادهای مرکب را تضمین می‌کند، بلکه ظرفیت نظام حقوقی را برای پذیرش ساختارهای معاملاتی نوین که ذاتاً با میزانی از اجمال در جزئیات همراه هستند، افزایش می‌دهد. اما این صحت بنیادین در مقام انشاء،

چگونه می‌تواند عدالت معاوضی را در صورت بروز اختلاف یا بطلان جزئی در مقام اجرا تضمین کند؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند تبیین مؤلفه دوم این چارچوب است.

۳-۴. عنوان‌گذاری عقد مرکب و قواعد حاکم بر اجزاء آن

در تحلیل عقد مرکب، یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها تعیین عنوان عقد و قواعد حاکم بر آن است. بر اساس مبنای فقهی وحدت انشائی و انحلال تحلیلی، عنوان عقد نه «بیع» است و نه «اجاره»؛ زیرا هیچ‌یک از این دو عنوان به تمامی ارکان عقد مرکب صدق نمی‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۹۶). از سوی دیگر، این عقد را نمی‌توان عقد نامعین دانست، زیرا عناصر تشکیل‌دهنده آن از عقود معین شناخته‌شده برگرفته شده است.

بنابراین، عنوان دقیق‌تر آن «عقد مرکب از بیع و اجاره» است که:

۱. در مقام انشاء، واحد و مستقل است؛

۲. در مقام آثار، به اجزاء خود قابل تحلیل است.

در نتیجه، قواعد هر یک از اجزاء تنها بر همان جزء جاری است؛ مانند جریان خیار مجلس بر جزء بیع و عدم سرایت آن به جزء اجاره، و نیز جاری بودن احکام لزوم اجاره بر بخش مربوط به منفعت (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۵۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۷۴).

۳-۵. سازوکار تضمین عدالت در مقام اجرا: کارکردشناسی «تقسیط»

اگر اصل «کفایت علم اجمالی» صحت بنیادین عقد در مقام انشاء را تضمین می‌کند، این پرسش مطرح می‌شود که اصرار گسترده فقها، از محقق حلی (۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۹) تا علامه حلی (۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۴)، بر لزوم «تقسیط» عوض بر اجزاء معامله، چه جایگاهی در این تحلیل دارد. پاسخ به این پرسش، مؤلفه دوم چارچوب تحلیلی ما را آشکار می‌سازد که ناظر به تضمین «عدالت در مقام اجرا» است. برخلاف تحلیلی که تقسیط را شرط صحت می‌انگارد، کارکرد این نهاد، نه تأسیسی، بلکه مدیریتی است؛ تقسیط یک «سازوکار بالقوه برای مدیریت آثار حقوقی و تضمین عدالت معاوضی پس از عقد» است. این یک ابزار تحلیلی است که به عقد مرکب، با وجود وحدت انشائی، قابلیت «انحلال» در مقام اجرا می‌بخشد و از این طریق، ریسک‌های اجرایی را مهار می‌کند.

شواهد این مدعا که تقسیط یک شرط صحت نیست، در کلام خود فقها نهفته است. شهید ثانی (۱۴۱۳ق) لزوم آن را مقید به «نیاز» می‌کند (ج ۳، ص ۲۸۰) و صاحب جواهر (۱۴۰۴ق) این نیاز را به مواردی چون «تعدد مالک» منوط می‌سازد (ج ۲۳، ص ۲۳۴). این قیود نشان می‌دهند که تقسیط، یک قاعده ثانویه و ابزاری است که در شرایط خاصی فعال می‌شود. کارکرد این سازوکار، که بر مبنای کشف نسبت میان عوض کلی و «مالیت» هر جزء از معوض

بر اساس ارزش متعارف بازار (قیمت یا اجرت المثل) استوار است (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۴۳۸)، عمدتاً در دو حوزه متبلور می‌شود.

نخست، تقسیط ابزاری کارآمد برای مدیریت ریسک‌های حقوقی است. در مهم‌ترین مصداق، یعنی بطلان یا انفساخ بخشی از عقد، تقسیط به مثابه یک فرمول عینی برای اجرای قاعده «تبعض صفقه» عمل کرده و با تعیین دقیق سهم هر جزء از عوض، از دارا شدن بلاجهت جلوگیری می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۱۴۳). همچنین، در مقام اجرای احکام خاص هر جزء، مانند لزوم تقابض در بیع صرف یا اجرای مقررات ربا، ابتدا باید از طریق تقسیط مشخص شود که چه مقدار از عوض در مقابل آن جزء خاص قرار می‌گیرد تا بتوان این احکام را به درستی بر آن بار کرد (پردی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۶۲۴).

دوم، در سطحی عمیق‌تر، تقسیط کارکرد تضمین عدالت معاوضی را بر عهده دارد. رضایت طرفین به یک عوض کلی، بر این پیش‌فرض عقلایی استوار است که این عوض، متناسب با مجموع ارزش واقعی تعهداتی است که دریافت می‌کنند. تقسیط، این پیش‌فرض را به یک قاعده حقوقی الزام‌آور تبدیل کرده و تضمین می‌کند که در هر شرایطی، به ویژه در صورت بروز اختلاف، ارزش‌گذاری بر اساس معیارهای عینی و متعارف صورت گیرد. بدین ترتیب، چارچوب تحلیلی جایگزین، بر دو مؤلفه مکمل استوار است: «کفایت علم اجمالی» که به حوزه «صحت در مقام انشاء» پرداخته و ریسک بطلان عقد به دلیل غرر را مرتفع می‌سازد؛ و «تقسیط» که به حوزه «عدالت در مقام اجرا» تعلق داشته و با ارائه یک سازوکار دقیق، ریسک‌های اجرایی را مدیریت می‌کند. این دو مؤلفه در کنار هم، یک نظام حقوقی منسجم، کارآمد و عادلانه را برای اعتباربخشی به قراردادهای پیچیده و ترکیبی فراهم می‌آورند.

لازم به ذکر است؛ تقسیط، صرفاً تقسیم حسابی عوضین نیست؛ بلکه یک عملیات ارزش‌گذاری پیچیده است که مستلزم تعیین ارزش متعارف هر جزء از معوض در زمان انعقاد عقد و زمان اجرای آن است. با توجه به تغییرات قیمتی و تنوع اجزاء، این فرآیند گاه با چالش‌هایی چون اختلاف کارشناسی، تغییر ارزش بازار و امکان بروز تبعیض مواجه می‌شود. از این رو، تقسیط نه شرط صحت عقد، بلکه سازوکاری برای تضمین عدالت در مقام اجرا و جلوگیری از دارا شدن بلاجهت است (بهاروندی، ۱۳۸۸، ص ۲۳۴-۲۳۶؛ زحیلی، ۱۴۳۲، ج ۴، ص ۵۹۵).

۴. کاربریست چارچوب تحلیلی در نظام حقوقی ایران

چارچوب دو مؤلفه‌ای که در بخش قبلی بر مبنای تحلیل فقهی صورت‌بندی شد، صرفاً یک بازخوانی تاریخی نیست، بلکه ابزاری تحلیلی برای مواجهه با چالش‌های معاصر حقوق قراردادها در ایران است. این چارچوب، با محوریت بخشیدن به اصل «کفایت علم اجمالی»، نه تنها مبنای تفسیری اصل حاکمیت اراده (ماده ۱۰ قانون مدنی)

را فراهم می‌آورد، بلکه راه را برای حل تعارض ظاهری آن با الزامات ناظر بر شفافیت عوضین هموار می‌سازد. این بخش به کاربست این چارچوب در نظام حقوقی ایران، با هدف ارائه یک رویکرد منسجم برای تحلیل قراردادهای مرکب می‌پردازد.

۱-۴. ارزیابی رویه قضایی ایران در پرتو نظریه عقد مرکب

بررسی آرای منتشرشده دادگاه‌های ایران در موضوعاتی مانند اجاره به شرط تملیک، تبعض صفقه، اجرت‌المثل ایام تصرف و قراردادهای بانکی نشان می‌دهد که رویکرد واحد و منسجمی نسبت به ماهیت عقد مرکب وجود ندارد. در برخی آراء، دادگاه با استناد به ماده ۱۰ قانون مدنی صرفاً بر صحت قرارداد و کفایت علم اجمالی تکیه کرده و بدون تفکیک عناصر عقد، حکم صادر کرده است؛ در حالی که در برخی دیگر، دادگاه با پذیرش قابلیت انحلال تحلیلی، عوض کلی را با نظر کارشناسی میان اجزاء تقسیم کرده است (قوه قضائیه، ۱۳۹۳/۱۰/۲۹). همچنین، مقررات رسمی لیزینگ نشان می‌دهد که اجرای صحیح قرارداد منوط به تعیین سهم هر یک از اجزاء است (بانک مرکزی، ۱۳۶۳/۱/۱۹).

به عنوان یک مثال فرضی، آقای «الف» با شرکت «ب» قراردادی امضا می‌کند مبنی بر اینکه در ازای پرداخت ۲ میلیارد تومان به عنوان «پیش‌پرداخت خرید»، در سود حاصل از ساخت و فروش یک مجتمع تجاری سه طبقه به نسبت ۳۰ درصد شریک شود. قرارداد به وضوح تصریح می‌کند که این مبلغ هم‌زمان سه کارکرد دارد:

۱. بیع: پرداخت بخشی از قیمت خرید یک واحد تجاری مشخص (طبقه همکف) برای خودش.

۲. شرکت (مشارکت مدنی): سرمایه‌گذاری در پروژه برای کسب سود.

۳. ضمانت: تضمین اجرای تعهدات شرکت «ب».

پس از دو سال، پروژه به دلیل مشکلات مالی شرکت «ب» ناتمام می‌ماند. آقای «الف» دادخواست فسخ قرارداد و استرداد کامل ۲ میلیارد تومان به همراه خسارت را می‌دهد. شرکت «ب» ادعا می‌کند این مبلغ صرفاً پیش‌پرداخت خرید واحد است و چون پروژه تکمیل نشده، واحد تحویل نگردیده و لذا مشمول مقررات مربوط به تخلف از بیع است و فقط امکان استرداد با احتساب خسارت وارده به شرکت وجود دارد.

دو رویکرد محتمل قضایی (بر اساس تناقض گفته شده) وجود دارد:

رای اول (رویکرد غیرتحلیلی - صرف تکیه بر ماده ۱۰ و علم اجمالی): دادگاه با استناد به ماده ۱۰ قانون مدنی (اصل آزادی اراده) و وجود قصد و رضا و علم اجمالی طرفین به مفاد قرارداد، آن را یک عقد واحد و صحیح می‌داند. سپس با توجه به اینکه موضوع اصلی (مجتمع تجاری) محقق نشده، قرارداد را فسخ کرده و حکم به استرداد مبلغ می‌دهد، اما بدون تفکیک. این دادگاه ممکن است به نفع آقای «الف»، کل مبلغ را قابل استرداد بداند،

یا به نفع شرکت «ب»، بخشی از آن را به عنوان خسارت کسر کند. مشکل آن است که این حکم، قاضی را در تعیین میزان عادلانه استرداد یا خسارت در تاریکی رها می‌کند و به معیاری اتکا ندارد. رأی دوم (رویکرد تحلیلی - انحلال تحلیلی عقد مرکب): دادگاه با پذیرش نظریه عقد مرکب، قرارداد را به اجزای تشکیل‌دهنده آن تجزیه و تحلیل می‌کند:

۱. عنصر بیع: سهم این عنصر از کل مبلغ، معادل ارزش منصفانه طبقه همکف در زمان انعقاد قرارداد است (مثلاً با نظر کارشناس ۱.۲ میلیارد تومان). از آنجا که شرکت محل است، این بخش کاملاً قابل استرداد است.
۲. عنصر شرکت: سهم این عنصر، معادل سرمایه‌گذاری در یک ریسک پرخطر است (مثلاً ۷۰۰ میلیون تومان). طبق قواعد شرکت، در صورت شکست پروژه و عدم تقصیر یک طرف، این سرمایه در خطر از دست رفتن است. بنابراین، این بخش قابل استرداد نیست، مگر اینکه تقصیر شرکت «ب» ثابت شود.
۳. عنصر ضمانت: این یک قرارداد تبعی است و با فسخ قرارداد اصلی، اثر خود را از دست می‌دهد. ارزش مالی جداگانه‌ای تخصیص نمی‌یابد.

حکم نهایی با رویکرد تحلیلی: دادگاه پس از کارشناسی، حکم می‌کند: مبلغ ۱.۲ میلیارد تومان (سهم عنصر بیع) + سود قانونی آن، بلافاصله و به طور کامل به آقای «الف» مسترد شود. مبلغ ۷۰۰ میلیون تومان (سهم عنصر شرکت) تنها در صورتی قابل استرداد است که آقای «الف» تقصیر شرکت «ب» در عدم انجام پروژه را ثابت کند (مثلاً اثبات می‌کند پول در پروژه دیگری هزینه شده). در غیر این صورت، این بخش مسترد نخواهد شد.

در صورت اثبات تقصیر، خسارات از محل همین عنصر یا جداگانه قابل مطالبه است. تحلیل مقایسه‌ای: رویکرد دوم (تحلیلی) منجر به عدالت قضایی بیشتر، شفافیت در استدلال و پیش‌بینی‌پذیری می‌شود. از یک سو از تحمیل زیان نامتناسب به سرمایه‌گذار (الف) جلوگیری می‌کند (سهم بیع را برمی‌گرداند) و از سوی دیگر او را در برابر ریسک‌پذیری آگاهانه در قرارداد مشارکت (سهم شرکت) مسئول می‌داند. این دقیقاً منطق مقررات لیزینگ است که در پاراگراف شما به آن اشاره شد.

۲-۴. سازوکار تضمین عدالت در مقام اجرا: کارکردشناسی «تقسیط»

مؤلفه دوم چارچوب تحلیلی، یعنی سازوکار «تقسیط»، ابزاری برای تضمین عدالت در مقام اجراست. پس از تبیین مبانی فقهی این نهاد، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که این سازوکار چگونه در نظام حقوقی ایران قابل کاربست است؟ هرچند قانون مدنی به صراحت از «تقسیط» در عقود مرکب نام نبرده، اما منطق حاکم بر برخی

نهادهای حقوقی، مبنای اجرای آن را فراهم می‌آورد.

مبنای اصلی کاربست قضایی تقسیط، در روح حاکم بر قاعده فقهی «انحلال» نهفته است که در دکتترین حقوقی نیز پذیرفته شده است. همان‌طور که فقها در بحث «تبعض صفقه» استدلال کرده‌اند، در صورت انحلال جزئی، عقد واحد به عقود متعدد تجزیه شده و هر بخش حکم خود را می‌یابد (خوئسندیان و شنیور، ۱۳۹۰، ص ۹۳). این منطق، که در آن یک معامله واحد قابلیت تجزیه به اجزای تشکیل‌دهنده خود را دارد، دقیقاً همان زیربنای تحلیلی است که سازوکار تقسیط بر آن استوار است.

بر این اساس، در شرایطی چون فسخ یا بطلان جزئی یک قرارداد مرکب، رویه قضایی می‌تواند با تکیه بر همین دکتترین، عوض کلی را به نسبت ارزش متعارف هر جزء از تعهدات، میان آن‌ها توزیع کند. این اقدام، یک تأسیس حقوقی جدید نیست، بلکه اجرای یک اصل عقلایی و پذیرفته‌شده در فقه و حقوق برای جلوگیری از دارا شدن بلاجهت است. این رویکرد به دادگاه اجازه می‌دهد تا به جای ابطال کامل یک قرارداد که بخش عمده‌ای از آن به درستی اجرا شده، با تفکیک تحلیلی عوضین، به یک راه‌حل منصفانه دست یابد. این چارچوب، ضمن حفظ صحت بنیادین قرارداد که با مؤلفه نخست اجرا شده، اجرای عادلانه آن را در مقام عمل تضمین می‌کند.

۴-۳. تحلیل قراردادهای مرکب نوین بر اساس چارچوب دو مؤلفه‌ای

کارآمدی واقعی چارچوب تحلیلی «مدیریت ریسک قراردادی» در توانایی آن برای ارزیابی و مدیریت قراردادهای مرکب نوین به اثبات می‌رسد. این قراردادهای مرکب، که به دلیل ماهیت ترکیبی خود غالباً در معرض ایراد بطلان به استناد ابهام در عوضین قرار می‌گیرند، با استفاده از این چارچوب دو مؤلفه‌ای (صحت در انشاء و عدالت در اجرا) قابل تحلیل و اعتبارسنجی هستند. در ادامه، این چارچوب بر روی قرارداد «اجاره به شرط تملیک» به تفصیل پیاده‌سازی شده و سپس تعمیم‌پذیری آن به سایر ساختارهای قراردادی پیچیده مورد بررسی قرار می‌گیرد. قرارداد «اجاره به شرط تملیک»، که در نظام بانکی کشور جایگاه ویژه‌ای دارد (ماده ۱۲ قانون عملیات بانکی بدون ربا)، از منظر حقوقی ماهیتی پیچیده و دوگانه دارد. همین ماهیت ترکیبی، موجب بروز دیدگاه‌های مختلفی در دکتترین شده است؛ از تحلیل آن به عنوان یک عقد مرکب از بیع و اجاره (الزحیلی، ۱۴۳۲ق، ص ۳۹۵) تا تلقی آن به مثابه یک عقد نامعین مستقل (شهیدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۰) یا اجاره‌ای مقرون به شرط (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۷۹). چالش اصلی زمانی رخ می‌دهد که مجموع اقساط پرداختی، هم به عنوان مال‌الاجاره و هم بخشی از ثمن نهایی تلقی می‌شود، امری که از منظر نظریه علم تفصیلی، به جهالت در هر دو عوض می‌انجامد.

چارچوب تحلیلی پیشنهادی، راه حلی منسجم برای این چالش ارائه می‌دهد. بر اساس مؤلفه نخست (صحت در مقام انشاء)، صحت این قرارداد با اصل «کفایت علم اجمالی» قابل دفاع است. در این ساختار، طرفین از ارکان

اصلی معامله آگاهی کامل دارند: عین مورد معامله، مدت، و مهم‌تر از همه، «مجموع مبلغی» که باید پرداخت شود. این علم به کلیات، ریسک اصلی معامله را برای هر دو طرف مهار می‌کند. جهل به اینکه چه کسری از هر قسط دقیقاً «اجاره‌بها» و چه کسری «بخشی از ثمن» است، یک اجمال در جزئیات است که با توجه به قصد مشترک طرفین برای تملک نهایی، تأثیری بر تصمیم آگاهانه آن‌ها ندارد و مصداق غرر مُبطل نیست.

اما اعتباربخشی به عقد در مقام انشاء، تنها نیمی از راه است. مؤلفه دوم (عدالت در مقام اجرا) از طریق سازوکار «تقسیت»، عدالت معاوضی را در شرایط پیش‌بینی نشده، به ویژه در صورت فسخ یا اقاله، تضمین می‌کند. در چنین وضعیتی، رویه قضایی می‌تواند با ارجاع به کارشناسی، عوض کلی را بر اساس «اجرت‌المثل» ایام تصرف و «ارزش واقعی» عین در زمان انعقاد، میان دو ماهیت حقوقی بیع و اجاره توزیع کند. از این طریق، مبلغ پرداختی مازاد بر اجرت‌المثل به مستأجر بازگردانده شده و از دارا شدن بلاجهت موجر جلوگیری می‌شود، مگر آنکه طرفین خود فرمول منصفانه‌ای را در قرارداد پیش‌بینی کرده باشند (رک: انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۱۴۳، در مبحث خیار تبعض صفقه). این سازوکار، بدون آنکه صحت بنیادین عقد را زیر سؤال ببرد، اجرای عادلانه آن را در مقام عمل تضمین می‌کند.

منطق تحلیلی این چارچوب، قابلیت تعمیم به سایر قراردادهای مرکب را نیز داراست. در قراردادهای پیمانکاری (مقاطع‌کاری)، که می‌تواند ترکیبی از تعهد به انجام کار (اجاره اشخاص) و بیع مصالح باشد (خورسندیان و شنیور، ۱۳۹۰، ص ۱۰۶)، هرچند تفکیک دقیق هزینه‌ها در قیمت مقطوع نهایی دشوار است، اما «علم اجمالی» به مشخصات کلی پروژه و مبلغ نهایی، برای صحت عقد کافی است و در صورت بروز اختلاف، «تقسیت» بر اساس ارزش متعارف هر بخش، راهگشای حل و فصل خواهد بود. همین منطق در مورد قراردادهای دیگری چون قرارداد اقامت در مهمانسرا که ترکیبی از اجاره اتاق، بیع غذا و ودیعه اموال است (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۷) یا قراردادهای انشعاب آب و برق که ماهیتی میان اجاره تجهیزات و اجاره اشخاص برای ارائه خدمت دارند (خورسندیان و شنیور، ۱۳۹۰، ص ۱۰۴) نیز جاری است. در تمام این موارد، منطق یکسان است: پذیرش صحت هر مبنای علم اجمالی، و تضمین عدالت از طریق قابلیت تقسیت در مقام اجرا.

۴-۴. ارزیابی رویه قضایی در پرتو چارچوب پیشنهادی

ارزش عملی چارچوب تحلیلی دو مؤلفه‌ای، در نهایت با ظرفیت آن برای تبیین، نقد و هدایت رویه قضایی سنجیده می‌شود. تحلیل دقیق آرای قضایی در این حوزه، خود مستلزم پژوهشی مستقل است، اما بررسی دکترین حقوقی نشان‌دهنده یک چالش بنیادین در نظام حقوقی ایران است: فقدان یک روش‌شناسی منسجم برای مواجهه با قراردادهای مرکب. در غیاب چنین چارچوبی، رویه قضایی عملاً با یک خلاء نظری مواجه است که به شکل‌گیری

رویکردهای متعارض می‌انجامد. این وضعیت، همان‌گونه که حقوق‌دانان برجسته نیز اشاره کرده‌اند، نظام قضایی را میان دو قطب در نوسان قرار می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۸؛ شهیدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۱): از یک سو، رویکردی شکل‌گرا که با استناد به تفسیر لفظی از مواد ۱۹۰ و ۲۱۶ قانون مدنی، قراردادهای کارآمد و عقلایی را به سادگی باطل اعلام می‌کند؛ و از سوی دیگر، رویکردی عمل‌گرایانه که با استناد به روح ماده ۱۰، صحت قرارداد را تأیید می‌کند، اما غالباً فاقد مبنای استدلالی روشن برای توجیه این تصمیم و تعیین آثار آن است.

چارچوب دو مؤلفه‌ای، راهی برای خروج از این بن‌بست ارائه می‌دهد. این چارچوب، به جای رویکرد دوگانه «صحت یا بطلان مطلق»، یک روش‌شناسی مرحله‌ای و کارکردی را در اختیار قاضی قرار می‌دهد. نخست، در مقام احراز صحت، مؤلفه «کفایت علم اجمالی» به دادرس اجازه می‌دهد تا از تمرکز بر جزئیات فرعی فراتر رفته و به این پرسش اساسی پاسخ دهد که آیا ارکان اصلی معامله (مجموع عوض و معوض) به میزانی برای طرفین شفاف بوده است که ریسک بنیادین معامله را مهار کند یا خیر. این رویکرد، ضمن احترام به حاکمیت اراده، کارکرد واقعی قاعده غرر یعنی مقابله با ریسک‌های مهارناپذیر را احیا می‌کند و با اصول کلی تفسیر قرارداد مانند اصل صحت (ماده ۲۲۳ ق.م) نیز همسوست.

دوم، در مقام مدیریت آثار، سازوکار «تقسیم» ابزاری قدرتمند برای تضمین عدالت در شرایط پیچیده‌ای چون فسخ یا بطلان جزئی فراهم می‌آورد. این سازوکار به قاضی اجازه می‌دهد تا به جای ابطال کامل یک قرارداد که بخش عمده‌ای از آن به درستی اجرا شده، با تفکیک تحلیلی عوضین بر مبنای معیارهای عینی، به یک راه‌حل منصفانه دست یابد. البته باید توجه داشت که ارجاع به کارشناسی برای تقسیم، خود می‌تواند چالش‌هایی نظیر اطاله دادرسی و تحمیل هزینه‌های اضافی را به همراه داشته باشد که مدیریت بهینه آن، نیازمند تخصص و دقت نظر دادرس است.

بنابراین، این چارچوب صرفاً یک نظریه توصیفی نیست، بلکه یک راهنمای عملیاتی برای رویه قضایی است که می‌تواند با ارائه یک مبنای استدلالی منسجم، به ایجاد رویه‌ای واحد، قابل پیش‌بینی و همسو با نیازهای تجارت نوین کمک کند. این امر، به ویژه در قراردادهایی با طرف ضعیف، به دادگاه اجازه می‌دهد تا با تفسیر سخت‌گیرانه‌تر از «کفایت علم اجمالی»، از حقوق ایشان حمایت کرده و در عین حال، قراردادهای تجاری میان طرفین متخصص را با انعطاف بیشتری ارزیابی نماید.

نتیجه‌گیری

تحلیل تعارض ظاهری میان اصل حاکمیت اراده و الزامات ناظر بر شفافیت عوضین در حقوق ایران، نشان داد که نظریه کلاسیک «علم تفصیلی» در مواجهه با قراردادهای مرکب، با چالش کارآمدی روبروست. این پژوهش با

کاوش در دکترین فقهی «جمع بین عقدین»، استدلال کرد که راه حل این تنش، نه در نادیده گرفتن قواعد آمره، بلکه در بازتعریف کارکردی آن ها نهفته است. یافته اصلی این تحقیق، صورت بندی یک چارچوب تحلیلی دو مؤلفه ای است که غرر را نه یک «جهل موضوعی» ایستا، بلکه یک «ریسک معاملی مهارناپذیر» می داند.

بر اساس این چارچوب، صحت بنیادین قرارداد در مقام انشاء، با مؤلفه نخست، یعنی «کفایت علم اجمالی به مجموع عوضین»، احراز می گردد. این اصل، که مبنای تفسیری قدرتمندی برای فهم رابطه میان ماده ۱۰ و مواد ۱۹۰ و ۲۱۶ قانون مدنی فراهم می آورد، تأکید می کند که تا زمانی که کلیات معامله برای طرفین شفاف و ریسک اصلی آن قابل مدیریت باشد، جهل به جزئیات فرعی، مخل صحت عقد نیست. مؤلفه دوم، یعنی سازوکار «تقسیت»، به مثابه ابزاری برای تضمین «عدالت در مقام اجرا»، به نظام قضایی اجازه می دهد تا در شرایط پیش بینی نشده ای چون فسخ یا بطلان جزئی، با تفکیک تحلیلی عوضین، از دارا شدن بلاجهت جلوگیری کرده و حقوق طرفین را به نحو منصفانه تأمین نماید.

این چارچوب، پیامدهای مهمی برای دکترین و رویه قضایی به همراه دارد. نخست، به جای رویکرد دوگانه «صحت یا بطلان مطلق»، یک رویه شناسی مرحله ای و منعطف را پیشنهاد می دهد. دوم، با ارائه معیارهای عینی تر برای سنجش «ابهام مؤثر»، به افزایش پیش بینی پذیری در نظام قضایی کمک می کند. با این حال، باید توجه داشت که کارآمدی این چارچوب، به ویژه در اجرای سازوکار تقسیت، نیازمند دقت نظر قضات برای جلوگیری از اطاله دادرسی است.

در نهایت، پیشنهاد می شود رویه قضایی با تفکیک میان جهل به ارکان اصلی و جهل به جزئیات در قراردادها، تفسیری کارکردی از قاعده غرر ارائه دهد. همچنین، پژوهش های آتی می توانند با تحلیل تجربی آراء قضایی، چالش های عملیاتی این چارچوب را به طور دقیق تر ارزیابی کرده و تأثیر آن را بر قراردادهای خاصی چون قراردادهای مصرف کننده و الحاقی بکاوند. این پژوهش نشان داد که بازخوانی اجتهادی منابع فقهی، ظرفیتی پویا برای ارائه راه حل های نوآورانه جهت حل چالش های حقوقی معاصر فراهم می آورد.

فهرست منابع

- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق). کتاب المکاسب (۶ جلدی). کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- امامی، سید حسن. (بی تا). حقوق مدنی (۶ جلدی). انتشارات اسلامی.
- بانک مرکزی. (۱۳۶۳/۱/۱۹). دستورالعمل اجرای اجاره به شرط تملیک. شورای پول و اعتبار.
- بهاروندی، احمد. (۱۳۸۸). بیان و اثبات تفاوت ماهوی «معاملات مبتنی بر غرر» و «قراردادهای پوشش ریسک» از منظر فقه امامیه. راهبرد توسعه، ۱۸، ۲۴۳-۲۴۴.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه. مؤسسه آل البیت (ع).
- حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (نسخه حدیثه). دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حکیم، سید محسن طباطبائی. (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی. مؤسسه دار التفسیر.
- خمینی، سید روح الله موسوی. (۱۳۷۹ش). کتاب البیع. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خوهرسندیان، محمدعلی، و شنیور، قادر. (۱۳۹۰). ماهیت عقد مرکب در فقه و حقوق موضوعه. مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۳(۴)، ۸۷-۱۱۰.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (بی تا). المستند فی شرح العروة الوثقی (کتاب الاجاره). [ناشر نامشخص].
- زحیلی، وهبه. (۱۴۳۲ق). المعاملات المالیه المعاصره (چاپ سوم). دارالفکر.
- سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحکام. (چاپ چهارم). مؤسسه المنار.
- سرمدی، عباس و حقیقت، صبا. (۱۳۹۴). تحلیل حقوقی ریسک در نظام قراردادهای با رویکردی بر نظر امام خمینی (س). پژوهشنامه متین، ۶۷، ۹۷-۱۲۴.
- شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا). القواعد و الفوائد. کتابفروشی مفید.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- شهیدی، مهدی. (۱۳۸۲). تشکیل قراردادهای و تعهدات. انتشارات مجد.
- شیرازی، سید صادق حسینی. (۱۴۲۵ق). التعليقات على شرائع الإسلام. انتشارات استقلال.
- صاحب جواهر (نجفی)، محمدحسن بن باقر. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. دار إحياء التراث العربی.

صفایی، سیدحسین و رحیمی، حبیب الله (۱۴۰۳). مسئولیت مدنی تطبیقی، تهران: شهردانش.
طاهری، حبیب الله. (۱۴۱۸ق). حقوق مدنی. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء (نسخه حدیثه). مؤسسه آل البيت (ع).
قوه قضائیه. (۱۳۹۳/۱۰/۲۹). نمونه رای (ماهیت قرارداد اجاره به شرط تملیک). شماره رای: ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۱۴۳۱.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۰). قواعد عمومی قراردادها (چاپ پنجم، جلد اول). شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). قواعد عمومی قراردادها (جلد ۴). شرکت سهامی انتشار.
کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۴). حقوق مدنی: معاملات معوض، عقود تملیکی (چاپ نهم، جلد اول). شرکت سهامی انتشار.

کریم‌پور الهاشم، سید محمد تقی. (۱۴۰۰). بررسی مفهوم و احکام خاص عقود مرکب و جامع در فقه و حقوق ایران با نگرش تطبیقی. فصلنامه پژوهشهای فقه و حقوق اسلامی، ۱۷(۶۶)، ۱۲۱-۱۴۶.
محقق اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إشارات الأذهان. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (چاپ دوم). مؤسسه اسماعیلیان.

محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (چاپ دوم). مؤسسه آل البيت (ع).
هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۲۹ق). کتاب الإجارة. دائرة المعارف الفقه الإسلامی.
یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم. (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی (چاپ دوم). مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم. (۱۴۱۹ق). العروة الوثقی (المحشی). دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

Malaurie, Philippe, Aynès, Laurent, & Stoffel-Munck, Philippe. (2018). *Droit des obligations* (11e éd.). Paris: Defrénois.

Terré, François, Simler, Philippe, & Lequette, Yves. (2018). *Droit civil – Les obligations* (12e éd.). Paris: Dalloz.